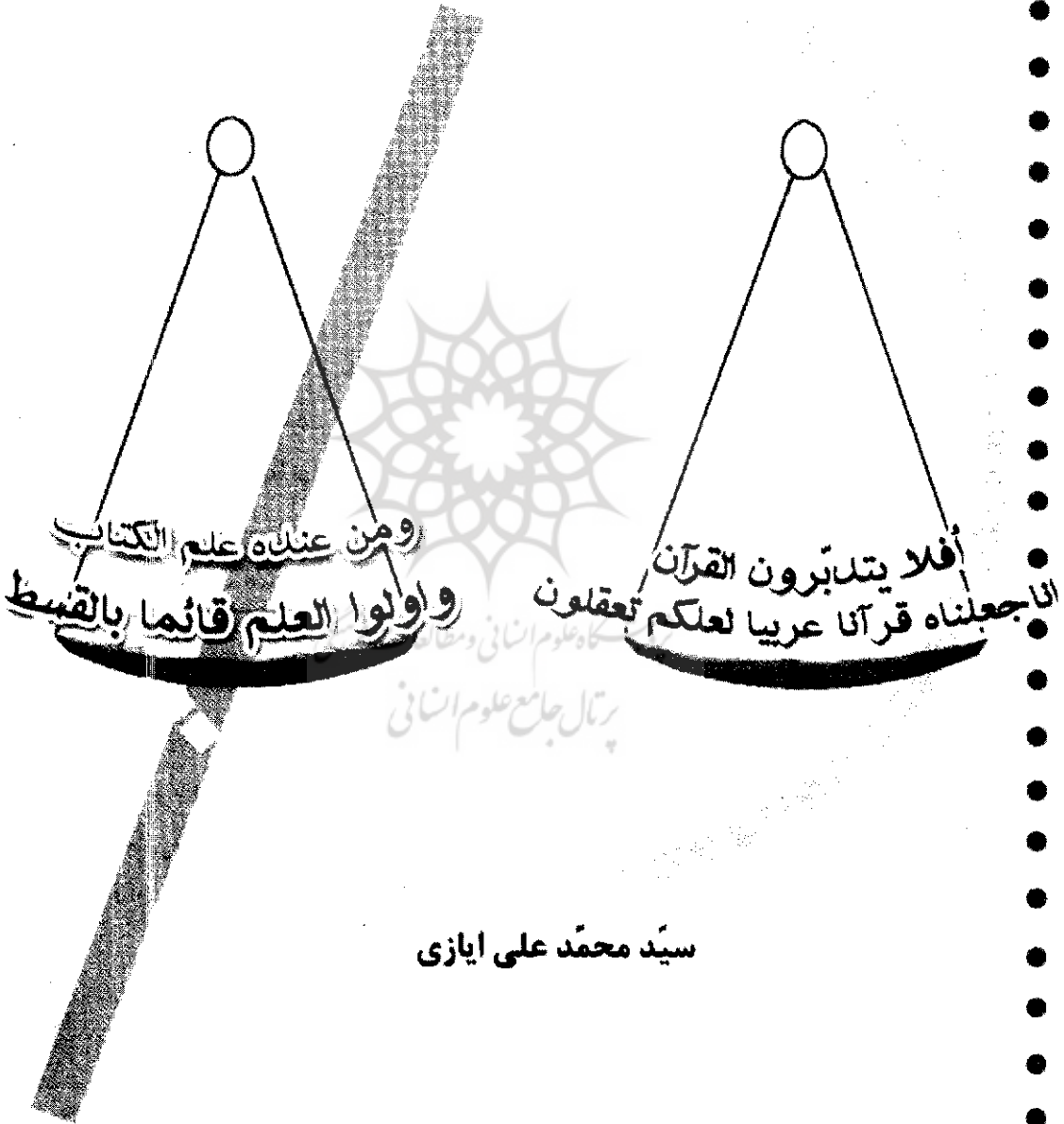


چایگاہ اہل بیت در تفسیر قرآن



سید محمد علی ایازی

● بدون شک مدرسه‌ی اهل بیت
در میدان تفسیر و تأویل و بیان
معانی و مفاهیم قرآن،
برجستگی خاصی نسبت به دیگر
مدرسه‌ها دارد. این برجستگی
به دلیل وابستگی آنان به پیامبر
و در اتصال آموزه‌های این
خاندان به وحی می‌باشد.

مقدمه

از مباحث مهم و تأثیر گذار در فرهنگ شیعه، شناخت جایگاه اهل بیت در تفسیر قرآن است. موقعیت ممتاز و جایگاه حساس سخنان اهل بیت و تأثیر آن در تصحیح اندیشه، اتقان علمی و هدایت معنوی جامعه، اقتضای آن دارد که مفهوم این موقعیت توضیح داده شود و معنای ارجاع به اهل بیت در حدیث ثقلین به عنوان شرط هدایت و گمراه نشدن امت تبیین گردد؛ زیرا این بحث به دلیل ابهامات در اسناد و اشکالاتی که از سوی مخالفان وارد شده، نیازمند شرح و توضیح است.

بدون شک مدرسه‌ی اهل بیت در میدان تفسیر و تأویل و بیان معانی و مفاهیم قرآن، برجستگی خاصی نسبت به دیگر مدرسه‌ها دارد. این برجستگی به دلیل وابستگی آنان به پیامبر و در اتصال آموزه‌های این خاندان به وحی می‌باشد، و نیز به دلیل گستردگی و عمق معانی بی‌بدیل و نکته‌یابی‌های فراوان و برگزیدن بهترین روش برای رسیدن به پیام و حقیقت قرآن است.

مفهوم این سخن آن نیست که با صرف نظر از روایات، قرآن مفهوم نیست و ظواهر آن حجت نمی‌باشد؟ و جایگاه اهل بیت با توجه به همه‌ی عظمت و اهمیت و برجستگی خاص در ژرفنگری‌ها و دریافت لایه‌ها و بطون و حقایق و کشف تأویلات و سرّ اسرار است، نه در فهم معانی از ظواهر.



از این رو هیچگاه نمی‌توان برای قرآن کریم نقش ثانوی و متأخر از روایات قائل شد. هدف این بحث روشن کردن جایگاه اهل بیت در تفسیر و توضیح حدیث ثقلین و تفسیرهایی است که از ایشان درباره‌ی این حدیث معتبر و متواتر رسیده است.^۱ به این جهت در آغاز، بحثی مبنایی درباره‌ی قابل فهم بودن قرآن و تقسیم حوزه‌ی فهم ظاهر و پرده‌برداری از معانی دیرپاب و تقسیم تفسیر و تأویل و باطن خواهیم داشت، آن‌گاه روایاتی را که درباره‌ی فضیلت اهل بیت و نسبت آن به قرآن رسیده، مورد توجه قرار می‌دهیم، سپس به بحث اصلی خواهیم پرداخت و شواهدی خواهیم آورد مبنی بر این که مراد از اخذ و تمسک به اهل بیت چیست. در این جهت حوزه‌هایی که مبین حق انحصاری اهل بیت است و ضرورت حضور آنان را ثابت می‌کند مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. امید است طرح این بحث، زمینه‌ای برای فهم مسأله‌ی بسیار مهم نقش اهل بیت باشد؛ و ما را در تصحیح و ترفیع اندیشه‌ی اسلامی کمک کرده باشد.

۱. قابل فهم بودن قرآن

از دیرباز تلقی برخی چنین بوده است که قرآن به جز برای پیامبر و راسخان در علم قابل فهم و حجت نیست. اگر آنان در جایی آیه و سوره‌ای را توضیح داده‌اند، برای دیگران قابل استفاده و تمسک است، و گرنه باید توقف کنیم و به اهلش ارجاع دهیم.^۲ از سخن قاضی عبدالجبار اسدآبادی^۳ (م ۴۱۵ق) که این اندیشه را نقد می‌کند استفاده می‌شود که این اندیشه در قرن پنجم مطرح بوده، گرچه پیش از او در دوران تابعان کسانی مانند سعیدبن مسیب و عبیده سلمانی تقریباً این نظر را داشته‌اند که اظهار نظر در معانی آیات قرآن جایز نیست.^۴ گرچه با صراحت نگفته‌اند، لکن این اندیشه از قرن یازدهم گسترش می‌یابد و در میان گروهی از اخباریان و بعدها توسط کسانی که در ظاهر و بویژه در فقه دلدادگی با اخباریان نداشتند - اما اندیشه‌ها و عقاید این گروه به صورت ناخواسته تأثیر جدی در افکار آنان بر جای گذاشت - دیده می‌شود و در نتیجه همان عقاید را با تعبیرات دیگری در معارف و عقاید ابراز می‌کردند.

دلیل این گروه، بر این استدلال مبتنی است که چون در برخی از روایات رسیده است: «أما يعرف القرآن من خطوب به»^۵، همانا قرآن را کسی می‌شناسد که مخاطب قرآن قرار گرفته است» و چون مخاطب قرآن پیامبر و راسخان در علم هستند، آنها می‌توانند قرآن را

بفهمند و برای دیگران قابل فهم نیست. بویژه آن که بخشی از آیات قرآن عام و مطلق است و توسط پیامبر ﷺ و اهل بیت تخصیص خورده و در اختیار ما نیست، لذا ظهور کلمات آنها مجمل و استناد به ظواهر آنها قابل خدشه است.

و روایات بسیاری نیز در نهی از تفسیر به رأی رسیده است.^۶

اما نباید فراموش کنیم که خداوند متعال قرآن را برای همه نازل کرده و از همه خواسته که دستوراتش را بفهمند و به زبان قوم هم آورده است و راه تازه‌ای در لغت عرب و اسلوب بیان اختراع نکرده، بلکه با همان الفاظ و معانی، وسیله‌ی تفهیم و تفاهم را برقرار کرده و با زبان متداول مردم سخن گفته است.

فرموده است: انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون (زخرف، ۳/۴۳) خداوند قرآن را به زبان عربی نازل کرده تا مردم تعقل کنند و به مردم دستور داده که در آیات آن تفکر و تدبّر کنند و اگر قرآن قابل فهم نبود و یا فهم آنان حجت نبود، مسلمانان را توییح نمی‌کرد چرا در قرآن تأمل نمی‌کنید (نساء، ۸۲/۴) و یا نمی‌گفت که ما شما را هدایت کردیم و با این آیات راه را نشان دادیم، چرا سرپیچی می‌کنید و می‌ترسید که با نزول آیات رسوا شوید (توبه، ۶۴/۹) و چرا از احکامی که ما گفتیم تخلف می‌کنید. (توبه/۱۱۸)

اگر قرآن قابل فهم و استناد نباشد، چگونه می‌تواند برای مردم نور، موعظه، ابلاغ و

● اگر قرآن قابل فهم و استناد نباشد، چگونه می‌تواند برای

مردم نور، موعظه، ابلاغ و بشارت و انذار باشد، در

صورتی که خطاب قرآن مستقیماً به توده‌های مردم است که

آیات را تلاوت کنید، تدبّر کنید و به احکام و دستورات آن

عمل کنید.

بشارت و انذار باشد^۷، در صورتی که خطاب قرآن مستقیماً به توده‌های مردم است که آیات را تلاوت کنید، تدبّر کنید و به احکام و دستورات آن عمل کنید. (مزل، ۴/۷۳)

در دسته‌ای از آیات، قرآن از وضعی سخن می‌گوید که با غیر قابل فهم بودن آن هرگز سازش ندارد. در این دسته از آیات، قرآن به وصف مبین و آشکار و بیان بودن^۸ آمده است، در جایی آمده است که قرآن تبیان است. (نحل، ۸۹/۱۶) چگونه قرآن بیانگر

هر چیزی باشد اما برای خودش بیانگر نباشد و برای ما فایده‌ای نرساند.

در پاره‌ای از روایات از زبان اهل بیت این دیدگاه ابطال شده و اعتقاد به مبهم بودن قرآن شدیداً رد شده است: «فمن زعم ان کتاب الله مبهم فقد هلك و اهلك». ۹ هر کس گمان کند که کتاب خدا مبهم است، خود را هلاک کرده و دیگران را به هلاکت انداخته است.

این گونه نیست که چون قرآن دارای تخصیصات و تقيیدات است، مجمل است، چون افزون بر این که این تخصیصات و تقيیدات مربوط به احکام است، در خود قرآن شاهد و دليل در جهت بيان آن آمده است: «ليس شيء من كتاب الله الا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس». ۱۰ در قرآن چیزی نیست مگر این که در توضیح و تبیین آن دليل آمده که مردم نمی‌دانند که در آن صورت لازم است بروند این شواهد را در آورند.

رمز تأکید قرآن بر تدبّر و تفکر هم این است که افزون بر ژرف نگری و دقت در پیام آیه، نکات دیگری که در جاهای دیگر آمده، بیان شود. ۱۱ اما مدلول روایتی که می‌گوید: قرآن را کسی می‌شناسد که مورد خطاب آن باشد، بر فرض صحت خبر و دلالت آن، مفهومی نیست که قرآن نیست و قابل استناد نیست، بلکه منظور آنست که شناخت کامل و معرفت حقیقی برای مخاطبان آنان حاصل می‌گردد. ۱۲

● اما مدلول روایتی که می‌گوید: قرآن را کسی می‌شناسد که مورد خطاب آن باشد، بر فرض صحت خبر و دلالت آن، مفهومی این نیست که قرآن حجّت و قابل استناد نیست، بلکه منظور آنست که شناخت کامل و معرفت حقیقی برای مخاطبان آنان حاصل می‌گردد.

به همین دليل محققان از دانشمندان شیعه تأکید کرده‌اند که همه مردم در فهم ظواهر و امکان تفسیر قرآن مشترک‌اند؛ ۱۳ و آنچه به ائمه معصومین اختصاص دارد، چیز دیگری است که بعدها در توضیح حدیث ثقلین و جایگاه انحصاری اهل بیت باز خواهیم

گفت، چنان‌که روایات نهی از تفسیر به رأی مربوط به غیر قابل فهم بودن قرآن نیست، و ناظر به تحمیل و تطبیق آرا و احوال بر قرآن است.

۲. تمایز حوزه‌ی فهم ظاهر و تفسیر

تفسیر، به معنای کشف و اظهار و پرده برداری است.^{۱۴} پرده برداری از مدلول لفظ و بیان معانی در جایی که غموض و ابهام دارد. به عبارت دیگر تفسیر، «کشف القناع» است. و پرده برداشتن در جایی است که بیان معنای خاص از لفظ به ذهن نمی‌رسد، و نیازمند بررسی و کشف است. معمولاً چنین چیزی با بررسی مدلولات تضمینی و التزامی حاصل می‌گردد. یعنی باید لوازم آشکار و غیر آشکار کلام مورد بررسی قرار گیرد تا این نوع از پیام استخراج شود. بگذریم از این‌که گاهی دلالت کلام از سنخ دلالت اشاره و اقتضا و دیگر دلالت‌هایی است که با کنکاش حاصل می‌گردد.^{۱۵} گاهی با جست و جویی از قرینه‌های لفظی که به کلام متصل است مفهومی به دست می‌آید و گاهی با جست و جویی در قرینه‌های منفصل مفهومی به دست می‌آید و گاهی از قرینه‌های عقلی و به اصطلاح لُبی به دست می‌آید و همه اینها در حوزه‌ی تفسیر است.

اما در آنجا که بیان معنای ظاهری است و لفظ به صورت مستقیم خبر از معنا می‌دهد و در اصطلاح دلالت مطابقی کلام است و خواننده و شنونده در پی پرده برداری نیست، با معانی ظاهری سروکار دارد، و لفظ هم همان معنای ابتدایی را می‌فهماند، در این صورت از حوزه‌ی تفسیر متمایز است.

مردم عادی عربی دان معمولاً با این نوع فهم سروکار دارند و حتی کسی که عربی نمی‌داند و از ترجمه‌ی آیات استفاده می‌کند، با فهم ظاهری و پیام‌هایی که از مدلول مطابقی به دست می‌آید ارتباط برقرار می‌کند. تفتازانی به مناسبت تعریف تفسیر تأکید می‌کند، که تفسیر سخن از حالات لفظ در کلام خداوند است.^{۱۶} ابو حیان اندلسی که تفسیر را تعریف می‌کند سخن از مدلول‌های گوناگون و احکام فردی و ترکیب کلمات در علم معانی و بیان و معانی که در حالت ترکیب از آن الفاظ احتمال می‌رود سخن می‌گوید.^{۱۷} به این جهت باید حوزه‌ی فهم ظاهری را از حوزه تفسیر جدا کرد.

عده‌ای گمان می‌کنند وقتی بحث تفسیر می‌شود، منظور همان مدلول ظاهری است، در صورتی که به قول شهید صدر (م ۱۴۰۰ ق) تفسیر جایی است که مبین نوعی پنهان

بودن و پیچیدگی در کلام باشد و احتمالات گوناگونی در معنای لفظ مطرح باشد و ما بخواهیم از راه تفسیر به کشف آن نایل آییم. ۱۸

بنابراین تفسیر و پرده برداری در دو جا نقش خود را نشان می دهد:

الف: آشکار کردن یکی از احتمال ها و آوردن شواهد بر این که مقصود کدام یک از این احتمال هاست.

ب: کاوش در معانی پنهانی که به ذهن شخص نمی رسد و با تأمل در کلام و یا آیات و قرینه های تاریخی، لغوی و روایی به دست می آید.

به این جهت چنین عملی را هر کسی که صلاحیت علمی داشته باشد و قواعد فهم را رعایت کند می تواند انجام دهد.

فهم هر سخنی به چند چیز متوقف است: اول: آن که زبان صاحب سخن را به خوبی بداند؛ دوم: از تمام سخنان وی استفاده کند. اگر کلمات او گسترده و ژرفناک است، از جایی برای فهم جایی دیگر سود جوید؛ سوم: اگر قرینه ی لیبی و عقلی دخیل در فهم کلام است حتماً آنها را مدنظر قرار دهد؛ چهارم: برای شناخت مبانی سخن و نکات کلی آن به افراد مطلع به آن مبانی مراجعه کند تا بداند چه گفته و در چه فضایی سخنانش را القا کرده است.

اهل بیت در ارائه ی تفسیر از همه ی این نکات کلی و قواعد تفسیر استفاده کرده اند، به خوبی دیده می شود که آنان چگونه از روش قرآن به قرآن، قرآن به سنت، لغت و ادب استفاده کرده اند و این تفسیرها غیر از تأویل است. مهم ترین نکته ای که می تواند متمایز کننده ی روش کلی اهل بیت در تفسیر باشد، ویژگی اتصال به وحی، احاطه ی علمی و مقام عصمت آنان است که می تواند برجستگی گفته و تفسیرهای ایشان را بر دیگران نشان دهد.

● اهل بیت در ارائه ی تفسیر از همه ی این نکات کلی و

قواعد تفسیر استفاده کرده اند، به خوبی دیده

می شود که آنان چگونه از روش قرآن به قرآن، قرآن

به سنت، لغت و ادب استفاده کرده اند و این تفسیرها

غیر از تأویل است.

۳. حوزه‌ی تفسیر و تأویل

غرض از این بحث طرح موضوعی آکادمیک نیست. در این نوشته آنچه مورد نظر است، بیان تفاوت تفسیر و تأویل، برای روشن شدن جایگاه اهل بیت در این مسأله است، لذا با اشاره‌ای گذرا به مفهوم تأویل، به جدایی حوزه‌ی تفسیر و تأویل از منظر اهل بیت می‌پردازیم. برای اطلاع بیشتر از این بحث خوانندگان را به کتب تفصیلی ارجاع می‌دهیم.^{۱۹} واژه‌ی «تأویل» از ماده‌ی «أول» به معنای فرجام، نهایت، مقصود کلام، رجوع به اصل آمده است.^{۲۰} این کلمه ۱۷ بار در قرآن بکار رفته، با آن که کلمه‌ی تفسیر تنها یک بار آن هم به معنای لغوی آن آمده است. (فرقان، ۳۳/۲۵) این نشان می‌دهد که واژه‌ی تأویل در زبان عرب از تداول بیشتری برخوردار بوده و در مصادیق زیادتری استعمال شده است. مثل: تأویل الاحادیث (یوسف، ۶/۱۲) برای تعبیر خواب، أحسن التأویل (نساء، ۴/۵۹) برای نیک فرجامی، تأویل ما لم تستطع علیه صبراً (کهف، ۷۸/۱۸) برای پرده برداشتن چیزی که شنیدن آنها صبر و تحمل لازم دارد.

از مجموع آیاتی که درباره‌ی این واژه آمده، استفاده می‌شود که تأویل، تلاش برای بالازدن پرده‌ای است که فرجام، نهایت، مقصود کلام را نشان می‌دهد و نوعی رجوع به اصل و مبدء اشیا است و چون تأویل برگرداندن معنای ظاهری به معنای باطنی و پرده برداری است، خیلی‌ها تصور کرده‌اند تأویل همان تفسیر است و در آغاز رشد این دانش از تفسیر تعبیر به تأویل هم می‌شده است.^{۲۱} با این که بالازدن پرده‌ها و راز برداری کردن چیزی است و ادعای نشان دادن حقیقت و لبّ کلام و مصداق، چیز دیگری است.

به عبارت دیگر، تبیین کلام به دو گونه انجام می‌گیرد، تفسیر لفظ و توضیح معنا. تفسیر لفظ تبیین معنای لغوی یا کاوش در ریشه و موارد استعمال آنست. اما تعیین معنا، مشخص کردن مصداق بیرونی است که معنای کلام را مجسم می‌کند. البته در میان برخی قرآن پژوهان دو گرایش مشخص در معنای تأویل وجود دارد. ابن تیمیه (م ۷۲۸م) می‌گوید: صورت علمی لفظ، تفسیر و حقیقت خارجی آن تأویل است. معرفت به صورت علمی، معرفت به تفسیر قرآن، و معرفت به حقیقت خارجی، معرفت به تأویل قرآن است.

در نتیجه می‌گوید:

آگاهی از تفسیر همه‌ی آیات قرآن ممکن است و هیچ آیه‌ای از قرآن از نظر معنا



مبهم نیست که غیر قابل فهم باشد. در حالی که ممکن است تأویل برخی از آیات را کسی جز خداوند نداند. نفی علم تأویل، نفی علم معنا و تفسیر نیست. ۲۲

اما علامه‌ی طباطبایی قبول دارد که تأویل از قبیل معانی لفظ نیست، بلکه یک امر عینی و خارجی است که کلام بر آن مبتنی است، لیکن ایشان از تبیین امور خارجی و عینی به گونه‌ای سخن می‌گویند که نشان می‌دهد منظورش مصلحت و ملاک و فلسفه و عامل بوجود آورنده‌ی آن است. ۲۳

اما هر کدام از این دو معنا را بگیریم، بدون شک حوزه‌ی تأویل از قبیل تفسیر و معانی لفظ نیست، خواه عینیت یافتن در خارج و به تعبیری مصداق باشد یا حقیقتی که حکم، خبر و هر امر ظاهری که بر آن اعتماد دارد باشد، لذا ممکن است حقیقت و مصداق‌های گوناگون کلام برای مردم روشن نباشد، اما چون معنای لفظ بر اساس قواعد زبان عربی گفته شده، قابل فهم و کشف برای مردم می‌باشد و گرنه باید قرآن مجمل و غیر مبین باشد و این نظر با نور، موعظه و هدایت بودن قرآن سازش ندارد.

با توجه به این معنا برای تأویل، افزون بر کشف و پرده برداری، هر فرد آگاه به قواعد می‌تواند از برخی مصادیق و حقیقت کلام پرده برداری کند، مگر در مواردی که از اسامی مستأثره و عالم غیب باشد، مانند زمان قیامت یا ملاکات احکام تعبدی.

دلیل بر این مطلب تلاش مفسران شیعه و سنی برای نشان دادن مصادیق و ملاکات و دلایل کلام و عینیت یافتن آن است. البته همان گونه که تفسیر بر طبق قواعد و روشی جایز است، تأویل نیز بر اساس قواعدی و در محدوده‌ای جایز است.

۴. حوزه‌ی تفسیر و باطن

معمولاً به هنگام تعریف باطن، ظاهر را معنا می‌کنند، ولی چون ما یکبار ظاهر را در مقایسه با تفسیر و یکبار تفسیر را در مقایسه با تأویل شرح داده‌ایم، این بار معنای باطن را در مقایسه با ظاهر، تفسیر و تأویل معنا می‌کنیم.

باطن، معنایی است که در پس معنای ظاهر جای گرفته، چه آن معنای باطن یکی باشد یا بیشتر و چه با معنای ظاهر نزدیک باشد به گونه‌ای که برای ارتباط با آن نیاز به واسطه نداشته باشد، یا آن که میان آن دو، فاصله‌ای باشد به گونه‌ای که ارتباط باطن با ظاهر نیازمند توضیح و ذکر قرینه باشد. ۲۴



البته دست یافتن به معانی باطن از رهگذر معانی ظاهر امکان پذیر است، چه این که باطن در پیوند با ظاهر و در پس ظاهر نهفته است و اگر ربطی میان ظاهر و باطن نباشد، نمی تواند مستند به کلام و ظاهر باشد. نکته ی دیگر این که ممکن است در پس معنای ظاهری، چند بطن قرار داشته باشد، این معنا از روایات هم استفاده می شود. ۲۵

با این توضیح، روشن می شود، که معنای باطن از ظاهر عبور می کند و باید مستند به ظاهر باشد تا صحت و اعتبار آن مشخص شود، به همین دلیل چگونگی پیوند باطن با معنای ظاهر، عمل مفسر است و این کار شدنی است. گرچه در برخی موارد معنای باطن نیازمند به شرح و بسط و استدلال نیست و پیچیدگی و دشواری ندارد، اما در برخی موارد نیاز به تعمق و کاوش دارد و مفسر با ژرفنگری، معنای باطن را به دست می آورد.

اما نسبت میان باطن و تفسیر و میان باطن و تأویل، در احتمالاتی که درباره ی باطن آمده، عده ای ظاهر را مفهوم عربی قرآن و پیام به دست آمده از ظاهر لفظ گرفته اند و منظور از باطن را تفسیر و کشف و پرده برداری از مراد متکلم دانسته اند. ۲۶ در این صورت تفسیر مساوق با باطن شمرده شده است، زیرا وقتی مفسر کاوش می کند و از لابه لای احتمالات، احتمالی را استخراج و براساس قرائن، معین می سازد، گویی باطن معنا را در می آورد. اما وقتی پرده ها کنار رفت، گرچه نفس این عمل تفسیر شناخته می شود، اما با آشکار شدن مفاد، دیگر باطن نخواهد بود و فرقی با ظاهر نخواهد داشت. بدین جهت اگر چنین تلاشی عمل تفسیر گونه باشد، اشکالی ندارد، اما باطن به معنای مصطلح نخواهد بود. مگر این که بگوییم این نمونه چهره ای از باطن است. ۲۷

احتمال دیگری که درباره باطن داده اند و با تفسیری از تأویل تطبیق می کند، منظور از باطن تعیین مصادیق است. برخی از مصادیق با تأملات ظاهری به دست می آید و برخی نیازمند به بیان معصوم است. در این صورت باطن همان تأویل خواهد بود. ۲۸ اما مواردی که نیازمند به بیان معصوم است، ارتباطی به فهم و کشف معنا ندارد، و از مقوله ی دیگری است که بعدها درباره ی آن سخن خواهیم گفت. البته با عنایت به این نکته که مراد از تأویل ذکر مصداق باشد، در این زمینه روایاتی آمده است که ذکر مصداقی به عنوان باطن کلام نقل شده است. مثلاً عیاشی از امام صادق علیه السلام، به مناسبت تفسیر و بالنجم هم بیهتدون، (نحل، ۱۶/۱۶) نقل می کند:

«قال: له ظاهر و باطن. فالظاهر الجدی و علیه تبنى القبلة و به یهتدی اهل البیر

و البحر لانه لا يزول . ۲۹ ستاره دو معنا دارد، ظاهر و باطن . معنای ظاهر، ستاره جدی است که بر اساس این ستاره جهت قبله را به دست می آوریم و مردم در خشکی و دریا از راه این ستاره راه را پیدا می کنند و هیچ گاه ناپیدا نیست .
 اما روایت دیگری در تفسیر آیه، از نجم، به رسول الله ﷺ تأویل می کند . ۳۰
 اما صریح تر روایتی است که باطن را تأویل معرفی می کند :
 ما من القرآن آية الا ولها ظهر و بطن ، قال ظهره [تنزیله] و بطنه تأویله ، و منه ما قد مضى و منه ما لم یکن . ۳۱
 از ذیل آیه هم به خوبی استفاده می شود که منظور از تنزیل همان تفسیر و از تأویل تعیین مصادیق و تطبیقات خارجی بر آیات است . ۳۲

۵ . فضیلت اهل بیت و نسبت آنان با قرآن

ائمه معصومین چه به عنوان اهل بیت پیامبر و چه به عنوان ذی القربی در قرآن کریم (احزاب، ۳۳/۳۳، شوری، ۲۳/۴۲) و در احادیث نبوی سنی و شیعه مقام و ارج بالایی دارند، تا آنجا که وقتی به مؤمنین دستور می رسد بر پیامبر درود بفرستند (احزاب/ ۵۶) پیامبر توصیه می کند این سلام و صلوات به ضمیمه ی نام خاندانش باشد . ۳۴ چنان که افزون بر مقام طهارت و نزدیکی (قریبی)، بر مقام علمی و اتصال آنان به پیامبر و کسب معارف وحی تأکید شده است .

این وجیزه هرگز گنجایش بیان قطره ای از آن توصیفات رسیده در باب اهل بیت را ندارد و گرنه به تعبیرات گوناگون روایات از قبیل این که اهل بیت پیامبر، عالم و اعلم به معارف وحیانی هستند^{۳۵}، اشاره می گردید مانند این که آنان منذر هستند^{۳۶}، آنان هادی^{۳۷} و بردارنده اختلافات هستند و تلقی اصحاب ائمه از وجود اهل بیت برای رفع اختلافات امت و حل مشکلات دینی خویش بوده است . ۳۸

از توصیفات دیگری که درباره ی ائمه معصومین^{۳۸} رسیده و به عنوان مقدمه ی این بحث می تواند اشاره به آن مفید باشد؛ ایستادگی در برابر تحریفها، پاسخ به شبهات و راهنمایی نادانان است . ۳۹

لازم به ذکر است که درباره ی جایگاه انحصاری اهل بیت، به برخی از این نکات بعدها خواهیم پرداخت .

اما مهم تر، دسته‌ای از اخبار است که نسبت خاصی میان اهل بیت و قرآن بیان کرده است، که صرف نظر از اخبار دسته‌ی نخست - که در مقام بیان جایگاه علمی و اتصال آنان به پیامبر بود - می‌باشد. این دسته از روایات بر دو قسم است، برخی از آنها جایگاه اهل بیت پیامبر را به عنوان عدل قرآن توصیف می‌کند و رابطه‌ی تنگاتنگی با بحث ما در ارتباط با فهم، تفسیر و تأویل قرآن دارد.

دسته دوم روایاتی است که به عنوان انطباق آیات بر اهل بیت وارد شده، و بیان گر مقام و موقعیت آنان است.

دسته‌ی اول:

بخشی از این روایات در رابطه با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و مقام و موقعیت علمی و آگاهی آن حضرت نسبت به قرآن است. مانند: «القرآن مع علی و علی مع القرآن». قرآن با علی است و علی با قرآن است. «۴۰» یا آمده است که حضرت از چگونگی نزول قرآن و این که در چه زمانی و برای چه چیزی و در حق چه کسانی نازل شده، آگاه است. «۴۱» یا از قول حضرت آمده است: هر آیه‌ای که خداوند بر پیامبر نازل کرد پیش من است و به املاى او و دست خط من است. هم چنین تأویل هر آیه‌ای که خدا بر پیامبر خود نازل کرد و هر حلال و حرام یا حد یا حکم هر چیزی را از پیامبر آموختم و نوشتم. «۴۲»

تعبیرات دیگری به مناسبت مصحف امام آمده است که نشان می‌دهد اطلاع حضرت نسبت به قرآن تا چه اندازه گسترده و عمیق بوده است. «۴۳»

اما بخش دیگری از این روایات، عام و ناظر به مقام علمی اهل بیت & در باب قرآن است. این روایات با تعبیرات گوناگونی رسیده و آن چنان فراوان و به مضمون واحدی است که می‌توان ادعای تواتر معنوی کرد، از قبیل این که اهل بیت، عالم به قرآن، از آغاز تا انجام اند. «۴۴» آنان راسخون در علم هستند. «۴۵» اگر از آنها درباره‌ی قرآن پرسید، به شما خبر می‌دهند. «۴۶» عالم به تأویل و تفسیر قرآن هستند. «۴۷» علم آسمان و زمین و حقایق جهان را از قرآن استخراج می‌کنند. «۴۸» اصلاً اهل قرآن هستند و اگر بخواهند درباره‌ی فاتحة الكتاب تفسیری بنویسند باید بر بار هفتاد شتر کنند. «۴۹»

و تعبیرات مشابه دیگری که گویای جنبه‌ی ایجابی علم آنان به قرآن است و آگاهی ویژه نسبت به تفسیر و تأویل و بیان محکّمات و حل متشابهات و معین کردن ناسخ و منسوخ را دارند.

دسته ی دوم:

اما بخشی از روایات ناظر به انطباق موضوعاتی از قرآن به اهل بیت است. این توصیفات هم بیانگر جایگاه رفیع آنان می باشد، مانند این که ایمان به کتاب را آل محمد آورده اند. ۵۰ یعنی مصداق کامل ایمان به قرآن از آن ایشان است. یا آیات بینات در سینه های صاحبان علم (عنکبوت، ۴۹/۲۹) یعنی اهل بیت است. ۵۱

اهل بیت را سخ در علم قرآن هستند. ۵۲ اهل بیت مبلغان و منذران قرآن هستند. آن گاه استناد به آیه ی: *واوحی الی هذا القرآن لأنذركم به ومن بلغ (انعام، ۱۹/۶)* می شود. اهل بیت کسانی هستند که علم کتاب را دارند، علمی که می تواند در محاجه با مشرکان مفید و کار ساز باشد و در ذیل آیه ی *ومن عنده علم الكتاب (رعد، ۴۳/۱۳)* آمده است. ۵۴ اهل بیت ناطق به کتاب هستند. ۵۵ صاحبان علمی هستند که قائم به قسط اند: *واولوا العلم قائمبالقسط (آل عمران، ۱۸/۳)*. ۵۶ اهل بیت وارث کتاب ۵۷، آیات بینات ۵۸، و اهل ذکر هستند. ۵۹

و تعبیرات دیگری که در حق اهل بیت آمده، مانند این که پدر و مادر معنوی امت هستند. امانت و ارحام هستند. ۶۰

مطلبی که از این روایات استفاده می شود، اینست که اگر مفسری در جایی در میان احتمالات و بیان مطالب، مطلبی از اهل بیت دید و مطلبی از دیگران، مطلب اهل بیت مقدم است. و اگر از اهل بیت مطلبی نبود، می تواند طبق ضوابط و قواعد به تفسیر آیات پردازد. با وجود معارف اهل بیت نوبت به دیگران نمی رسد.

۶. مفاد حدیث ثقلین

به دلیل اهمیت و حساسیت حدیث ثقلین و صحت و اعتبار ویژه ی این حدیث نبوی و روایاتی که به طور خاص در اطراف آن آمده، بحث مستقلی را عنوان می کنیم.

حدیث ثقلین در منابع عامه و خاصه - با بیش از ۲۰ طریق - از صحابه ی پیامبر از حضرت نقل شده است. این روایت با تعبیرات مختلفی مانند: *اوصیکم بکتاب اللّه و اهل بیته*. ۶۱ *انی تارک فیکم امرین ان اخذتم بهما لن تضلوا، کتاب اللّه عزوجل و اهل بیته عترتی*. ۶۲ و تعبیرات مشابه آمده است و به مسأله ی جدا ناپذیری کتاب خدا از اهل بیت تا روز قیامت تأکید شده است. ۶۳

از آنجا که مهم ترین دلیلی که می تواند جایگاه اهل بیت را نسبت به قرآن نشان دهد و روشن کند که منظور از آن همه تأکید در حق اهل بیت، همین حدیث است؛ جا دارد درباره چگونگی تعبیرات این حدیث دقت شود.

در تفسیر این حدیث باید به دو بُعد ایجابی و سلبی اشاره کرد. یعنی اگر عترت، عدل قرآن و یکی از دو شیء گرانبها و عظیم است، اولاً: از چه جهتی است و چه اوصافی دارد. ثانیاً: لازمی عدل بودن به چه معناست و دیگران چه کاری می توانند بکنند و چه کاری را در رابطه با قرآن نمی توانند بکنند.

در برخی از روایات ارزش مندی و درجه ی مراجعه و توجه به قرآن و عترت معین شده و قرآن به عنوان ثقل اکبر، و عترت به عنوان ثقل اصغر معرفی شده است. و در برخی روایات عدم افتراق میان این دو، تا صحرای محشر مانند دو انگشت (اصبعین) تأکید شده است. در برخی از تعبیرات، عترت ریسمان اتصال میان مردم و خدا دانسته شده و از واسطه ی میان انسان و خدا یاد شده است. ۶۴ اهل بیت به رفع اختلاف کتاب و سنت می پردازند. ۶۵ باید به اهل بیت تمسک کرد تا گمراه نشد. ۶۶ نباید بر اهل بیت پیشی گرفت تا هلاک شد. ۶۷ نکته ی مهم تر این که هیچ کدام بدون دیگری کافی نیست. ۶۸

و آمده است: در هر حالی نباید از کتاب خدا جدا شد، در آشکار و پنهان، در رضایت و غضب، در فقر و دارایی، در امنیت و ترس. ۶۹

بنابراین مسأله ی ایجابی حدیث ثقلین بر اساس این روایات، گرفتن (اخذ) و تمسک کردن است:

هو حبل الله من اتبعه كان على هدى و من تركه كان على ضلالة. ۷۰

در برخی از روایات آمده است:

لا تعلموهم فانهم اعلم منكم. ۷۱

شما نمی خواهید به اهل بیت چیزی بیاموزید، زیرا آنها به کتاب خدا از شما عالم تر هستند. مانند سفینه ی نوح هستند. اگر در این کشتی نشستید، در طوفان ها و در امواج نجات پیدا می کنید. ۷۲ قرآن و اهل بیت مانند دو چشم هستند که اگر سر نباشد حیات نیست و اگر دو چشم نباشد، بینایی نیست. ۷۳

آنچه از این روایات استفاده می شود، اینست که وجود اهل بیت، در هدایت دقیق و فهم عمیق کمک می کند. مانع گمراهی می شود. گمراه شدن همیشه در فهم نیست. در



تشخیص مصادیق و عینیت بخشیدن به مفاهیم و موارد هم صادق است. در عمل نکردن هم صادق است. وقتی ائمه منذر هستند، یادآوری، هدایت و انداز می کنند. اگر در جایی مطلبی را دریافتیم می توانیم از اهل ذکر بپرسیم.

اگر در جایی شبهه بود، می توانیم از کسانی که راسخ در علم هستند، محکومات را شناسایی کنیم، چون آنان از ما عالم تر هستند. به همین جهت تمسک، اخذ و تبعیت، بیشتر به مقوله های عمل بر می گردد نه به فهم و دریافتن.

● آنچه از این روایات استفاده می شود، اینست که وجود اهل بیت، در هدایت دقیق و فهم عمیق کمک می کند. مانع گمراهی می شود.

بگذریم از این که انسانها در دریافت معارف یکسان نیستند. افرادی هستند که می توانند فکر کنند و تدبیر نمایند و افرادی هستند که عادت به تحقیق و تأمل ندارند و با سؤال و پرسش مشکل خود را حل می کنند. این کسان در فهم قرآن به جایی که قابل اعتماد است و از آبشخور وحی سیراب شده، اعتماد کنند و به اسرائیلیات و آرای معطوف به قدرت اعتماد نکنند، که هر دوی اینها انحراف و ضلالت است. پیش هر کسی که بدون دانستن و آموختن و از روی هوا سخن می گوید، نباید مراجعه کرد.

بخشی از روایات در نهی از تفسیر، ناظر به حرکت بدعت آوران، قیاس پردازان و اهل رأی و هواپرستان است، که ناظر به شرایط خاص تاریخی و اجتماعی عصر ائمه است.

۷. شواهد

با توضیحاتی که در معنای حدیث ثقلین آوردیم، روشن شد که هیچ یک از تعبیرات در این حدیث و احادیث هم مضمون، دلالت بر این معنا ندارد که تنها اهل بیت، معانی قرآن را دریافت می کنند و دیگران بهره ای - تا حدودی - از فهم و تفسیر قرآن ندارند. بر این مطلب شواهدی وجود دارد:

الف: همان طور که در بحث قابل فهم بودن قرآن اشاره کردیم، قرآن - طبق بیان و

تعریف خودش- نور، مبین و تبیان است. معنا ندارد، که نور بودن و آشکار بودن، و برای جمع معینی باشد و نیز خداوند این کتاب را برای هدایت مردم بفرستد و بگوید بیانگر همه چیز است. برای شما موعظه و بشارت است، اما خودش بطور مستقیم قابل استفاده نیست.

ب: در بین روایات اهل بیت، صحت بخشی از اخبار، منوط به عرضه بر کتاب و مطابقت آنها با قرآن شده است. حال اگر قرآن قابل فهم و استناد نباشد، چگونه می توان صحت این روایات را به دست آورد. این دسته از روایات مخصوص به صورت تعارض میان اخبار نیست، بلکه معیار صحت هر خبر را موافقت با کتاب می داند: فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه. ۷۴

و تعبیرهای دیگری که به این مضمون آمده است: ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف. ۷۵

حال چگونه روایتی برای تفسیر آیه ای وارد شود و ما موافقت آن را- گرچه به دلالت تضمینی و التزامی- از قرآن بخواهیم به دست آوریم بدون آن که آن را بفهمیم و برای ما حجت نباشد. ۷۶ اگر گفتیم فهم قرآن منوط به تفسیر اهل بیت است و صحت و سلامتی روایات تفسیری اهل بیت مشروط به مطابقت با کتاب است، این قاعده و معیار بی معنا و بی فایده و به تعبیر منطقیان دور لازم می آید.

ج: افزون بر این روایات، دسته ای از اخبار داریم که ائمه برای بیان مطالب و حکمی مخاطب خود را به قرآن ارجاع می دهند و می فرمایند: یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله عزوجل. ۷۷ مثلاً حکم وضوی جبیره را بیان می کنند و می فرمایند: این حکم و مانندش از قرآن قابل استفاده است. اگر تفسیر قرآن جایز نبود، نباید حضرت چنین سخن بگوید و مخاطب خود را به قرآن ارجاع دهد.

د: روایاتی که اهل بیت، روش تفسیر قرآن را بیان می کنند و صحت تفسیر را منوط به دانستن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و غریب قرآن می دانند و می فرمایند: اگر این مطالب را نمی دانید و بر شما امر مشتبه شد، به تفسیر رو نیاورید: دعوا عنکم ما اشتبه علیکم مما لا علم لکم به. ۷۸ رها کنید آنچه بر شما مشتبه می شود از آن چیزهایی که نسبت به آنها علم ندارید. و مطالب و تفسیر این دسته از آیات را به کسانی واگذار کنید که اهل قرآن هستند و در جست و جوی دانستن این امور باشید.



هم چنین روایات دیگری که امام می فرماید: هل تعرف الناسخ و المنسوخ؟ یا می فرماید: آیا می دانید که برای قرآن ظاهر و باطنی است؟^{۷۹} همان طور که در روایت زید شحام، امام صادق به قتاده می گوید: فَإِنْ كُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ. ^{۸۰} اگر شما قرآن را با علم تفسیر می کنید، شما هستید و خودتان. محل منع و ردع تفسیر در جایی است که فردی بدون رعایت قواعد و توجه به شرایط به تفسیر روی آورد.

ه: روایاتی که کلام خدا را بر سه دسته تقسیم می کند. و فهم دسته ای از قرآن را از آن همه مردم، عالم و جاهل می داند و دسترسی به علومش را محدود به وصف خاصی نمی کند. و فهم دسته ای از علوم کتاب را مخصوص کسانی می داند که از صفای باطنی و لطافت حسی و قدرت تمییز و تشخیص برخوردار باشند. کسانی که خداوند به آنها شرح صدر داده است؛ و فهم دسته ای از علوم قرآن را تنها مخصوص خداوند، ملائکه و راسخان در علم می داند. ^{۸۱}

● از این روایت استفاده می شود

که فهم و تفسیر قرآن،

انحصاری نیست و مرتبه ای از

آن، به تهذیب نفس و سیر و

سلوک شرعی و امعان نظر

مشروط است و تنها دسته ای

از آنها مخصوص راسخان در

علم است.

از این روایت استفاده می شود که فهم و تفسیر قرآن، انحصاری نیست و مرتبه ای از آن، به تهذیب نفس و سیر و سلوک شرعی و امعان نظر مشروط است و تنها دسته ای از آنها مخصوص راسخان در علم است. ^{۸۲}

چنان که در روایت دیگر آمده است: القرآن علی اربعة اشياء، علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق. ^{۸۳} و فهم

قرآن را به چهار دسته تقسیم می کند، عبارت را برای عوام و اشارات را برای خواص و لطائف آن را برای اولیا و کسانی که از صفای باطنی و لطافت حسی برخوردار هستند می داند و حقایق را مخصوص کسانی می داند که در ارتباط با وحی هستند.

۸. جایگاه انحصاری اهل بیت نسبت به قرآن

پس از بحث در دلالت روایاتی که به توصیف جایگاه اهل بیت می پرداخت، اکنون این سؤال مطرح است، پس اهل بیت چه نقش انحصاری نسبت به بیان قرآن خواهند داشت



و اصولاً در چه مواردی است که مرجعیت اهل بیت در فرهنگ اسلامی مورد تثبیت و تأکید قرار می گیرد و غیر قابل جایگزین است؟

بی گمان آنچه در قرآن کریم برای پیامبر آمده و از وظایف واسطه‌ی وحی بر شمرده شده است، برای اوصیا و جانشینان او، یعنی کسانی که متصل به خزانه‌ی وحی بوده‌اند و به باب مدینه‌ی او پیوند داشته‌اند، باید قائل شد. خداوند می فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل، ۱۶/۴۴)

آنچه از وحی بر پیامبر نازل می گردد، به پیامبر فرمان می رسد که آنها را بیان کن. اما پیامبر به تفسیر یک جمله‌ها و آیات و تفسیر اجزای کلمات، به مانند یک مفسر رایج تفسیر نکرده است. آنچه از احادیثی که از پیامبر گرانقدر رسیده و یا در روایات اهل بیت نقل شده، نشانگر حساسیت و ضرورت حضور آنان را به عنوان هادی و ناظر نشان می دهد، و لذا این نقش در چند بخش خلاصه می شود.

الف: تفصیل معارف و احکام

قرآن کریم عموماً به بیان کلیات احکام اکتفا کرده و احکام خاص و جزئی و نیز تفصیل و توضیح آن‌ها را نیاورده است. روش کلی قرآن در بیان معارف و ارشاد به مسائل، همواره به گونه‌ای بوده که می توان آن را ترسیم کننده‌ی خطوط اساسی و تبیین گر کلی مسائل و بنیان قواعد دانست.

امام صادق در این باره می فرماید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَلَمْ يَسْمَعْ اللَّهُ ثَلَاثًا وَلَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ

اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَلَمْ يَسْمَعْ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ

دِرْهَمًا دَرَاهِمٌ حَتَّى كَانَ رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ ... ۸۴

دستور نماز خواندن بر رسول خدا نازل شد، اما سخن از سه رکعت و چهار رکعت

در میان نبود. رسول خدا بود که تعداد رکعات نماز را تفسیر و بیان کرد. دستور

پرداخت زکات نازل شد و در آن از چهل درهم، یک درهم مطرح نبود، رسول خدا

بود که نصاب زکات را تفسیر کرد. دستور حج نازل شد و سخنی از هفت بار

طواف در آن به میان نیامد و رسول خدا بود که مراسم طواف را به گونه‌ای خاص

معین و تفسیر کرد.

از این روایت می توان دریافت که جایگاه پیامبر و در ادامه سنت نبوی توسط اهل بیت،

تفصیل و تشریح احکام نازل شده است .

از سوی دیگر نگرش سنت به بخش های معرفتی قرآن از نگرش به احکام جدا نیست . هر توصیف و نگرشی که به احکام فقهی شده و در آن توضیحات و تفصیل هایی داده شده ، در زمینه ی جزئیات معارف الهی و توصیف معاد و قیامت نیز آمده است و در این مسأله کتاب توحید صدوق ، گویای نمونه ای از شیوه ی اهل بیت در بیان معارف و تفصیل عقاید قرآن است . آمدن این دسته از احکام و معارف در لسان اهل بیت به معنای مبهم بودن قرآن و ممنوعیت تفسیر نیست . بلکه به این معنا است که ما جز قرآن به منبعی دیگر برای تفصیل و توضیح معارف و احکام الهی نیازمندیم . در کنار ثقل اکبر ، ثقل اصغر وجودش برای معرفت تفصیلی عقاید ضروری است .

در همین جا می توان به علوم اهل بیت در باب ناسخ و منسوخ و اسباب نزول و فضا شناسی نزول آیات اشاره کرد و دانستنی های آنان را در تفصیل احکام و وجه تخصیص و تقیید بخشی از آیات مورد توجه قرار داد ، گرچه در زمینه ی تخصیص و تقیید (و حتی ناسخ و منسوخ اگر چنین چیزی در قرآن باشد) ائمه به خود قرآن استناد می کرده اند و در فهم این دسته از احکام به آیات دیگر استناد می جسته اند .

ب : تأویل آیات

بدون شک علم تأویل قرآن اختصاصی به خداوند ندارد و آنچه در آیه ی ۷ سوره ی آل عمران آمده ، بیانی است در مقابله با کسانی که به انگیزه ی فتنه جویی در صدندن قرآن را منحرفانه تأویل کنند ، با آن که معنای درست آن را می دانند . واژه ی : «ابتغاء الفتنة» ، گویای این نکته است که تأویل کنندگان خود می دانند تأویلشان با مراد خداوند مغایر است ، اما به انگیزه ی فتنه جویی ، تأویل کلام را طبق خواسته خود تغییر می دهند . از سویی ، تأویل قرآن کار هر کس نیست . درک عمق و لب معانی و حقایق و انطباق آن بر مصادیق ، ویژه ی کسانی است که در علم قرآن رسوخ دارند که قرآن بارها از آنان به راسخان در علم و خردمندان (اولوا الالباب) یاد می کند : وما يعلم تأویله الا الله... و ما یذکر الا اولوا الالباب ، (آل عمران ، ۳/۷)

کتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر أولوا الالباب ، (ص ، ۲۹/۳۸) .

هذا بلاغ للناس... وليتذكر أولوا الالباب ، (ابراهيم ، ۱۴/۵۲) .

اما رسوخ در علم و خردمندی ، دارای درجات و مراتبی است که افراد به اندازه ی

احاطه‌ی علمی و تقرب معنوی و اتصال به سرچشمه‌ی علم الهی از آن بهره می‌برند. مثل اعلا‌ی این آگاهی، شخص پیامبر است که خداوند افزون بر واسطه قرار دادن او برای ابلاغ وحی، به او کتاب و حکمت آموخته است (نساء، ۱۱۳/۴) و در مرتبه‌ی بعد به اهل بیت پیامبر علم تأویل آموخته شد. و همان‌گونه که قبلاً به روایات آن اشاره کردیم، یکی از فضائل اهل بیت آگاهی آنان به تأویل قرآن است. گرچه می‌توان گفت دیگران نیز به بخشی از تأویل به معنای یاد شده دسترسی دارند، اما افزون بر این که مردم در درک مطالب علمی بویژه مطالب مربوط به تأویل قرآن یکسان نیستند و افراد به میزان فهم و درک خود از معانی و حقایق بهره می‌برند، تأویلات قرآن هم یکسان نیست و دارای درجات و مراتبی است.

بنابر تفسیری که تأویل را مرادف با بطون قرآن می‌داند و معانی بطنی، لایه‌به‌لایه است، ممکن است افرادی با آموزش و تهذیب نفس و تفکر در آیات، تنها به لایه‌هایی از تأویل و بطنی از بطون قرآن دسترسی داشته باشند، اما آنچه که از روایات فراوان استفاده می‌شود، این است که اهل بیت پیامبر چون از راسخان در علم هستند و تأویل را از پیامبر آموخته‌اند و در بیت وحی تربیت شده‌اند، این ویژگی را دارند که از کمال تأویل برخوردار باشند و به جایگاه انحصاری برسند که در آنجا افراد معمولی به آن دسترسی ندارند.

به عبارت دیگر، حقیقت قرآن تنزل یافته و در قالب تنگ الفاظ و معانی محسوس مردم جای گرفته است. مردم با شنیدن آیات الهی، پیش در آمدی به امر هدایت پیدا می‌کنند

● اهل بیت پیامبر چون از راسخان در علم هستند و تأویل را از پیامبر آموخته‌اند و در بیت وحی تربیت شده‌اند، این ویژگی را دارند که از کمال تأویل برخوردار باشند و به جایگاه انحصاری برسند که در آنجا افراد معمولی به آن دسترسی ندارند.

و اگر بخواهند صعود کنند و از الفاظ محدود به درجات بالا برسند باید تلاش کنند. این تلاش معطوف به دو قسمت می‌شود.

یکی: آن که قرآن بخوانند و بیندیشند، بخوانند و بالا بروند. ۸۵ و در این میان از سیر و سلوک و تهذیب نفس - به طریق شرعی - غافل نشوند.

و دیگری آن که از راسخان در علم بهره برند و به آگاه‌ترین افراد مراجعه کنند. و چون همواره ممکن است در این میان افراد و کسانی باشند که خطا کنند و به اشتباه راه نشان دهند، به کسانی ارجاع داده می‌شود که اعتماد بر انگیز باشند و عظمت و عصمت آنان از پیش تضمین شده باشد و دغدغه‌ای در اخذ و تمسک نداشته باشد.

به این جهت جایگاه انحصاری اهل بیت در باب تأویل، اعتماد بر انگیزی و تضمین راه و سلوک است و لذا در روایت ثقلین به اخذ از عترت تعبیر شده و به مسأله‌ی تمسک و هدایت‌پذیری تأکید شده است که اگر این منبع را برگزیدید و به ریسمان آنان چنگ آویختید و به این کشتی سوار شدید، گمراه نخواهید شد.

ج: رفع اختلاف‌ها

یکی از موارد جایگاه انحصاری اهل بیت، که در روایات به آن تصریح شده، رفع اختلافات در تفسیر و تأویل و فهم کلی قرآن است. جامعه‌ی دینی و علمی در تفسیر و تأویل، قوام دهنده و مدیر علمی لازم دارد. کسی که سخن آخر را بگوید و فصل الخطاب باشد. امام صادق علیه السلام بنا بر روایت

منصور بن حازم می‌فرماید:

فعرفت ان القرآن لا یكون حجة

الا بقیم، فما قال فيه من شیء

كان حقاً... فاشهد ان علیاً علیه السلام

كان قیم القرآن...^{۸۶}

در روایت دیگری در احتجاجی که

هشام بن حکم می‌کند و امام صادق علیه السلام آن

را تأیید می‌نماید نیز به همین نکته اشاره

می‌کند و می‌گوید: این حجة الله است که

● جایگاه انحصاری اهل بیت در

باب تأویل، اعتماد بر انگیزی

و تضمین راه و سلوک است

و لذا در روایت ثقلین به اخذ

از عترت تعبیر شده و به

هدایت‌پذیری تأکید شده و

است.

در اختلاف‌ها پا پیش می‌گذارد و سرنوشت نهایی بحث را معین می‌کند.^{۸۷} چنان که در

روایت امام هادی علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام همین معنا مورد توجه قرار گرفته و با

صراحت به نقش امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر و جایگزینی آن حضرت در رفع اختلاف

تفسیر و تدوام سنت اشاره شده است.^{۸۸}

اصحاب ائمه هم نقش ضروری و انحصاری اهل بیت را، رفع اختلافات

می دانسته اند. به نمونه ای از احتجاج و مناظره‌ی هشام بن حکم اشاره شد.^{۸۹} موارد دیگری هم وجود دارد که به طور عملی ائمه در میان علمای عصر خود به این دسته از اختلافات تفسیری در حد مقدور پایان می داده اند، با آن که در نظر عده ای از علمای آن عصر چنین پذیرشی نبوده است. نکته ی انحصاری بودن چنین جایگاه چند جهت داشته است:

۱. احاطه و رسوخ علمی اهل بیت بوده تا آنجا که مباحث به جایی می رسیده که نیاز به داور داشته و کسی که بتواند در مسائل مهم اعتقادی و مشتهبات تفسیری به بحث خاتمه دهد. بدون شک اگر اهل بیت در عصر خود آن جایگاه و منزلت را پیدا می کردند که بتوانند به نقش خود عمل کنند و دستگاه حکومت می گذاشت که آنان به تفسیر و تبلیغ روی آورند، بخش زیادی از نزاع های کلامی و اختلافات اعتقادی و نحله های مذهبی پدید نمی آمد و اسرائیلیات و خرافات این چنین در فرهنگ اسلامی رواج نمی یافت.^{۹۰}

۲. موقعیت پیوند با صاحب وحی و تربیت در محیط وحی است. بدون شک پس از پیامبر، امام علی علیه السلام با توجه به حضور طولانی در کنار پیامبر، جامع ترین فرد در دانش تأویل و تفسیر بوده است. تا جایی که سیوطی از حضرت نقل می کند: آیتی نیست که نازل شده باشد و من ندانم که کجا و کی آمده است. در شب نازل شده است یا در روز، در دشت یا در کوهستان.^{۹۱} ائمه معصومین نیز، تربیت یافتگان همین مکتب هستند. به این جهت دور از واقعیت نیست که گفته شود: اهل البیت ادبی بما فی البیت. آنانی که در خانه وحی تربیت شده اند، اولی به تفسیر و حل اختلافات تفسیری هستند.

۳. تجربه های امت های پیشین و ادیان گذشته بوده است که چون از جانشینانی برخوردار نبوده اند، یا این جانشینان مغضوب واقع شده اند و نتوانسته اند نقش خود را ایفا کنند، دچار تحریف معنایی در تفسیر کلمات شده اند و لذا پیامبر برای پیش گیری این آفت، اهل بیت خود را معرفی می کند و در این باره هشدار می دهد:

انما هلك من كان قبلکم باختلافهم فی کتابهم... ان القرآن لم ينزل یكذب بعضه بعضاً، فما عرفتم منه فاعملوا به و ما جهلتم منه فردوه الی عالمه.^{۹۲}

چون میان دو فرد اختلاف در کتاب خدا می شد، پیامبر نگران می گردید، حضرت فرمود: اگر نمی دانید و نمی توانید اختلاف را حل کنید به عالم آن مراجعه کنید.

د: ایستادگی در برابر انحرافات

به دلیل همان نکته ای که درباره ی اهل بیت وجود دارد، موقعیت دیگری که نسبت به

آنان مطرح است، ایستادگی در برابر انحرافات، تحریفات تفسیری و پاسخ به شبهات و راهنمایی نادانان است. این معنا در روایاتی از پیامبر ﷺ به طور کلی مورد توجه قرار گرفته است:

«فی کل خلف من امتی عدل من اهل بیتی ینفی عن هذا الدین تحریف الغالین و اتحال المبطلین و تاویل الجهال». ۹۳

بار حفظ این دین را در هر دوره‌ای مردی از فرزندان من بر دوش می‌گیرد که تاویل‌های باطل اندیشان و تحریف‌های گزاف‌کاران و بر ساخته‌های نادانان را از آن دور و نابود می‌کند.

این ایستادگی را ما در روش گسترده‌ی اهل بیت در دوره‌های مختلف با دشواری انجام مسئولیت و فشارهای طاقت‌فرسا مشاهده می‌کنیم. می‌بینیم چگونه امیر مؤمنان در برابر شبهاتی که در ادعای تناقض مطرح شده پاسخ می‌دهد. ۹۴

این توضیحات و ایستادگی در برابر شبهات و اشکالات در کتاب توحید صدوق و احتجاج طبرسی و بحار الانوار آن‌چنان فراوان و گسترده نقل شده که می‌تواند از اهتمام آن بزرگواران در این وادی خبر دهد. روش آنان در این موارد عالمانه و با شرح صدر و در نهایت ادب است.

اسحاق کندی یکی از دانشمندان معاصر امام حسن عسکری ﷺ به فکر تألیف و تدوین کتابی می‌افتد که به گمان خود اثبات کند در قرآن تناقض‌هایی وجود دارد. خود را برای نوشتن آن آماده می‌کند و با جدیت و سعی تمام به این کار می‌پردازد. امام حسن عسکری ﷺ فردی را مأمور می‌کند تا پیامی را به کندی برساند و او را از این کار بیهوده باز دارد. با این شیوه که از در دوستی و کمک به تحقیق استاد وارد شود و با رأفت و دوستی و به صورت سؤال مطرح کند: اگر گوینده‌ی قرآن به نزد تو بیاید و بگوید آیا تو احتمال نمی‌دهی منظور من از این گفتار معانی و مفاهیم دیگری است که تو پنداشته‌ای و گمان کرده‌ای با هم متناقض است و تو خبر نداری چه می‌گویی؟ از کجا اطمینان پیدا کرده‌ای که مقصود و هدف قرآن همان چیزی است که تو برداشت کرده‌ای؟ شاید گوینده قرآن منظور و هدفی داشته که تو به آن نرسیده‌ای. آن مرد به دستور حضرت عمل کرد. اسحاق کندی درخواست کرد، سؤال را تکرار کند. او از سؤال شگفت زده شد، در فکر فرو رفت و این سؤال و احتمال را، منطقی دانست. اما برایش این سؤال مطرح می‌شود که

● تفسیر و توضیح پیام قرآن تماماً به بیان و گفتار نیست. چنان که تمام عرضه‌ی دین و معنویت با زبان و تبلیغ تحقق نمی‌یابد. با تجسم بخشیدن به ایده‌ها و دستورات است که جامعه‌ی دینی می‌تواند به طور ملموس و عینی با حقایق دینی آشنا شود و از ابهام در شیوه‌ی عمل درآید و اجرا پذیر بودن آن را درک کند.

نباید این سؤال از این فرد باشد. از او می‌پرسد، اما شاگرد کندی می‌گوید سخنی بود که به خاطر آمد و از شما سؤال کردم. کندی می‌گوید این غیر ممکن است تو و افرادی مانند تو به چنین سؤالی راه یابید. حال بگو این سؤال را از کجا آورده‌ای. شاگرد می‌گوید این مطلب را ابو محمد حسن بن علی عسکری به من آموخته است: کندی می‌گوید: اکنون درست گفتم چنین سؤالی جز از آن خانواده‌ی بزرگوار نمی‌تواند باشد. آن گاه آنچه را نوشته بود، همه را در آتش ریخت و سوزاند. ۹۵

و از این نمونه‌ها و شواهد در تاریخ اهل بیت بسیار است و گویای دفاع ویژه اهل بیت از قرآن و تصحیح فهم و پیشگیری از انحراف، غلو، و پاسخ به شبهات است.

هـ: تجسم بخشیدن و اسوه قرار گرفتن

تفسیر و توضیح پیام قرآن تماماً به بیان و گفتار نیست. چنان که تمام عرضه‌ی دین و معنویت با زبان و تبلیغ تحقق نمی‌یابد. با تجسم بخشیدن به ایده‌ها و دستورات است که جامعه‌ی دینی می‌تواند به طور ملموس و عینی با حقایق دینی آشنا شود و از ابهام در شیوه‌ی عمل درآید و اجرا پذیر بودن آن را درک کند.

بگذریم که تحقق عملی و بیرونی تعالیم قرآنی نشان از آثار و نتایج می‌دهد و افزون بر راهبردی و کاربردی بودن دستورات، مفید بودن نهایی دستورات دین را عیان می‌سازد. به این جهت در قرآن درباره‌ی پیامبر می‌فرماید: ولقد کان لکم فی رسول اللہ أسوة حسنة (احزاب، ۲۱/۳۳) این که پیامبر در مقام یاد دادن می‌فرماید: صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي، ۹۶ هم بُعد ظاهری دارد که چگونه نماز بخوانیم، هم بُعد معنوی دارد که بمانند او نماز بخوانید تا از فحشا و منکرات ۹۷ بازمانید. این معنا درباره‌ی حج و مناسک آن هم آمده است.

اسوه بودن و تجسم بخشیدن به دستورات دینی در صورتی مؤثر و اطمینان بخش

است، که متکی به علم و عصمت باشد، چیزی که پس از رسول الله در خاندان او، یعنی ائمه‌ی هدی دیده می‌شود و به صورت انحصاری و از طریق خبر دادن از سوی قرآن (آیه تطهیر) آیه‌ی کونوا مع الصادقین (احزاب، ۳۳/۳۳) ایجاد شده است. به همین دلیل در بخشی از روایات درباره‌ی اهل بیت به این بُعد اشاره شده است: «و یسیر بسیرتهم». «و من اهتدی بهدایتهم». و امثال این تعبیرات که بیشتر ناظر به این بُعد اسوه قرار گرفتن و تجسم بخشیدن به قرآن با داشتن الگوهای چون آنان است.

و: علم و ویژه قرآن

گفتیم قرآن پیام‌های لایه به لایه‌ای دارد. دریافت این لایه‌ها و بطون مشروط به شرایطی است. همه این شرایط به صورت کسبی حاصل نمی‌گردد. به قول غزالی درباره‌ی حضرت علی ریال می‌گوید:

علم لدنی بایدش تا به این درجه از معلومات قرآن برسد. ۹۸ در برخی از روایات برای این مرتبه از دریافت قرآن تعبیر به حقایق شده است. ۹۹ چنان که به مرزبندی شدن دریافت مرتبه‌ای از علوم قرآن هم تأکید شده است: «و قسماً لا یعرفه الا الله و امناء». ۱۰۰

البته این مرتبه از دریافت قرآن چیزی بالاتر از تفسیر و تأویل است و لذا از آن تعبیر به علم شده است:

إن علم القرآن لیس یعلم ما هو الا من ذاق طعمه ۱۰۱
 بدرستی که علم قرآن را کسی نمی‌داند مگر این که از قرآن چشیده باشد.

برای این که ماندن علم و حکمت لازم است، درباره‌ی اهل بیت بویژه درباره‌ی علی ریال رسیده است که پیامبر به او چیزهایی را آموخت و بعد دعا کرد: «بأن یملاً قلبی علماً و فهماً و حکمةً و نوراً». ۱۰۲ این که دل من از علم و فهم و حکمت و نور پر شود و این علم برای من بماند و فراموش نکنم. ابن عباس درباره آموزه‌های

● درباره‌ی اهل بیت بویژه درباره‌ی علی علیه السلام رسیده است که پیامبر به او چیزهایی را آموخت و بعد دعا کرد، «بأن یملاً قلبی علماً و فهماً و حکمةً و نوراً». این که دل من از علم و فهم و حکمت و نور پر شود و این علم برای من بماند و فراموشی نکنم.

● گرچه اشاره‌ی قرآن را خواص درک می‌کنند و اطوائف قرآن را اولیا، اما علم حقایق مخصوص انبیا و کسانی است که در اتصال به علم پیامبر ﷺ می‌باشند.

خود و نسبتش با حضرت می‌گوید:

وقد وعیت كل ما قال ثم تفكرت فإذا علمی بالقرآن فی علم علی كالقرارة فی
المثعنجر^{۱۰۳}

و آنچه حضرت گفته بود، دریافتم سپس اندیشیدم و دانستم که علم من به قرآن نسبت به علی مانند غدیری است در کنار دریا.

این علم ویژه، انحصاری است. این همان چیزی است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: گرچه اشاره‌ی قرآن را خواص درک می‌کنند و لطائف قرآن را اولیا، اما علم حقایق، مخصوص انبیا و کسانی است که در اتصال به علم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند.

این بود خلاصه‌ای، درباره‌ی جایگاه اهل بیت، البته این بحث تمام نشد. امید است فرصتی فراهم شود تا بتوانم درباره‌ی نقش عملی اهل بیت در فرهنگ قرآنی، با ذکر نمونه‌ها سخن بگویم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتنا جامع علوم انسانی

۱. برای دستیابی به اسانید این حدیث از طرق اهل سنت و شیعه ر. ک: المراجعات/۳۲۸-۳۳۰، بی‌نوشت‌های شیخ حسین راضی.
۲. ر. ک: بحرانی، یوسف، المحذوق الناضرة، ۱/۲۷، حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ۲۷/۱۷۶، باب ۱۳ از ابواب صفات القاضی، چاپ آل‌البیت.
۳. قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید، ۱۶/۳۴۵.
۴. طبری، جامع البیان، ۱/۵۹.
۵. کلینی، روضه کافی/۳۱۲، ح ۴۸۵؛ وسائل الشیعة، ۲۷/۱۸۵، ح ۲۵.
۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۱۰۷/۸۹، چاپ بیروت؛ ترمذی، الجامع الصحیح، ۵/۱۹۹ و کتاب تفسیر، باب ۱، حدیث ۲۹۵۰ و ۲۹۵۱؛ جامع البیان، ۱/۵۴.
۷. در این باره ر. ک: آیات سوره‌ی یونس/۵۷، نساء/۱۷۳، ابراهیم/۵۲، شعراء/۱۹۴، عنکبوت/۵۱.

۸. تعبیر به «مبین» در آیات بسیاری آمده است و از آن جمله: مائده/۱۵، یوسف/۱، حجر/۱، نحل/۱۰۳، نمل/۱، شعراء/۱، ۱۱۵، ۱۹۵، قصص/۲، زخرف/۲.
۹. بحار الانوار، ۹۰/۳۴، ح ۳۴؛ ۹۰/۸۹.
۱۰. همان.
۱۱. در نقد این اشکال اخباریان ر. ک: انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، ۹۴/۱.
۱۲. درباره‌ی نقد این حدیث و مناقشه در استدلال غیر قابل فهم بودن قرآن ر. ک: خویی، ابوالقاسم، تفسیر البیان/ ۲۶۸.
۱۳. در این باره ر. ک: خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول/ ۲۸۱-۲۸۴؛ خویی، مصباح الاصول، ۱۱۷/۲- ۱۲۵؛ بهادلی، مفتاح الوصول الی علم الاصول، ۲۶/۲.
۱۴. ابن منظور، لسان العرب، ۳۶/۶؛ جوهری، صحاح اللغة، ماده سفر؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ماده‌ی فسر.
۱۵. دلالت اقتضا، دلالتی است که صحت کلام و استقامت آن بر معنا متوقف است. و دلالت اشاره، دلالتی است که گوینده‌ی کلام قصد اصلی به بیان آن نداشته، اما از لازمه‌ی حکم استفاده می‌شود. در این باره ر. ک: محمد ادیب صالح، تفسیر النصوص، ۸۵/۱؛ مفتاح الوصول، ۳۰۹/۱.
۱۶. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۴۲۷/۱.
۱۷. بحر المحيط، ۱۳/۱.
۱۸. امین، سید حسن، دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ۴۷/۳، ماده تفسیر، چاپ اول.
۱۹. در این باره ر. ک: زرکشی، البرهان، ۲۸۵/۲؛ زرقانی، مناهل العرفان، ۷/۲؛ آگوسی، ۱۸/۱؛ طباطبایی، المیزان، ۴۶/۳.
۲۰. لسان العرب، ۳۲/۱۱، ماده‌ی اول.
۲۱. به عنوان نمونه طبری بارها پس از نقل مأثورات، از توضیح معانی آیات به عنوان تأویل یاد می‌کند.
۲۲. ابن تیمیة، الاکلیل فی مشابه التأویل/ ۱۶- ۲۱. این معنا با مجموعه‌ای از روایات که ذکر مصداق را تأویل گرفته انطباق دارد و از آن جمله ر. ک: بحار الانوار، ۱۴/۱۷۸، ح ۱۴؛ ۲۲/۴۶۶، ح ۱۹؛ ۲۴/۲۴، ۸۳، ۱۰۰، ۳۶۶، ۳۴۰، ۷/۲۵؛ ۳۲/۳۸، ۶۰۲، ۳۰۲؛ ۳۳/۳۵۲؛ همچنین حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۷/۱۹۶، ح ۲۷.
۲۳. طباطبایی، المیزان، ۵۲/۳-۵۴، ذیل آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل عمران.
۲۴. المیزان، ۷۴/۳.
۲۵. صرف نظر از تعبیراتی که در روایات آمده است: ظاهره انیق و باطنه عمیق (بحار) ۲/۲۸۴ که ژرفناک بودن باطن قرآن حکایت از بطون داشتن آن می‌کند؛ تعبیراتی مثل حملة بطون القرآن (همان) ۳۶/۳۵۶، ح ۲۲۵) آمده است، یعنی به صورت جمع آمده است. در منابع عامه نیز آمده است: ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن. ر. ک: تفسیر صافی، ۲۸/۱.
۲۶. شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن/ ۴۲.
۲۷. شبیه همین بیان را شاطبی در موافقات، ۲/۳۴۶، گفته است و بطون را نکته‌های دقیق و لطیف لوازم کلام که در ورای ظاهر به دست می‌آید و با تدبیر و تفکر حاصل می‌گردد می‌داند.

۲۸. این احتمال را طبری در تفسیر جامع البیان داده است و گفته است: ظاهرها لفظها و باطنها تأویلها. ر. ک: جامع البیان، ۹/۱؛ طوسی، التبیان، ۹/۱. و در روایات شیعه این احتمال مؤیدات قوی دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

۲۹. تفسیر عیاشی، ۶/۳، ح ۲۳۷۲، چاپ بعثت.

۳۰. کلینی، اصول کافی، ۱/۱۶۱، ح ۳؛ بحار الانوار، ۲۴/۸۱، ح ۲۶.

۳۱. وسائل الشیعه، ۲۷/۱۹۶، ح ۴۹ از ابواب صفات القاضی، باب ۱۳.

۳۲. از ابن عباس هم نقل شده است: القرآن ذوشجون و فتون و ظهور و بطون... ظهر و بطن، فظهره التلاوة و بطنه التأویل.

۳۳. البته مودت قریبی تنها یک بخش از آیات توجه و عنایت قرآن به خاندان پیامبر است و گرنه در آیات ۲۶ اسراء، انفال/

۴۱، حشر/۷، به ابعاد اقتصادی و مالی آنان تأکید می‌کند و درباره‌ی مراد از ذی القریبی. ر. ک: حاکم حسکانی،

شواهد التنزیل، ۲/۱۹۱، ح ۸۲۴ و ۸۲۵.

۳۴. جامع البیان/۵۳/۱۲، ح ۲۱۸۵۳-۲۱۸۴۸، ذیل آیه.

۳۵. بحار الانوار، ۸۹/۷۸، ح ۱؛ ۱۱/۸۲، ح ۲۲، ۲۳، ۵۱ و ۵۶ و ص ۱۰۱، ۱۰۴ و ۱۰۵.

۳۶. همان، ۲/۲۳.

۳۷. همان.

۳۸. همان/۱۲.

۳۹. همان/۳۰. تعبیر در روایت به این گونه است: یفنی عن هذا الدین، تحریف الغالین، انتحال البطلین، و تأویل

الجهال.

۴۰. همان، ۸۹/۸۰، ح ۵، و ص ۱۰۴ کلام ابن عباس درباره‌ی حضرت.

۴۱. این روایات با تعبیرات مختلف در منابع اهل سنت و شیعه رسیده است. از آن جمله: سیوطی، الاتقان، ۲/۴۱۲،

بحار الانوار، ۸۹/۴۰.

۴۲. کتاب سلیم بن قیس، ۲/۶۵۷؛ قم، انتشارات الهادی، تحقیق: انصاری، بحار الانوار، ۴۱/۸۹، چاپ بیروت.

۴۳. درباره‌ی آشنایی با مصحف حضرت و چگونگی آن: ابازی، سید محمد علی، مصحف امام علی علیه السلام.

۴۴. بحار الانوار، ۸۹/۹۸ و ۸۹.

۴۵. همان، ۲۳/، ح ۱۲، ۲۷، ۳۲، ۵۳، ۸۹/۹۸.

۴۶. همان، ح ۸۲.

۴۷. همان، ۸۹/۹۹، کافی، ۱/۲۱۳.

۴۸. همان/۹۹، ح ۷۶ و ۷۷.

۴۹. همان/۱۰۳.

۵۰. همان، ۲۳/۱۸۸، باب ۱۰، ح ۱.

۵۱. این روایات دو دسته هستند، برخی با تعبیر: «عی ان یكونوا» آمده است و برخی با قاطعیت بیان شده است. ر. ک:

همان/۱۸۸، ح ۳، ۴، ۵، ۱۳، ۱۴، ۱۷.

۵۲. همان/۸۹، ح ۳، ۱۲، ۲۷، ۳۲، ۵۳. کافی، ۱/۲۱۳.

۵۳. کافی، ۱/۴۱۶.





۵۴. بحار الانوار، ۸۹/ح ۱۱.
۵۵. همان، ح ۲۹.
۵۶. همان، ح ۵۱، ۵۲.
۵۷. همان، ح ۱۹، ۲۸، ص ۲۱۸، ۲۲۲؛ کافی، ۱/۲۱۴.
۵۸. همان، ۲۳/۲۰۶، باب ۱۱، ح ۱-۳.
۵۹. کافی، ۱/۲۱۰.
۶۰. این روایات به تفصیل در شواهد التنزیل، حسکانی، تفسیر عیاشی، بحار الانوار، ج ۸۹، ب ۱۰ و ۱۱ و کافی، کتاب الحجّة، صص ۱۶۸-۲۶۵ آمده است.
۶۱. کافی، ۱/۲۸۷.
۶۲. همان/۲۹۴.
۶۳. این تعبیر در اکثر روایات شیعه و سنی اشاره شده است و در آغاز مقاله به منابع اهل سنت اشارت رفت، که می توان از آن جمله به صحیح مسلم، ۴/۱۸۸۳، ح ۳۶ و ۳۷؛ صحیح ترمذی، ۵/۶۶۲ و ۶۶۳، ح ۳۷۸۸ و سنن بیهقی، ۲/۱۴۸ مراجعه کرد.
۶۴. بحار الانوار، ۲۳/۱۰۲، ح ۸۰.
۶۵. همان، ح ۱۲.
۶۶. همان، ۲۳/۱۰۲، ح ۸۰، در برخی از روایات (تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام) آمده است تمسک آنست که تأویل از اهل بیت بگیرد: اندرون من المتمسک به الذی يتمسکه هذا الشرف العظيم؟ هو الذی اخذ القرآن و تأویله عنا اهل البيت. ر. ک: وسائل الشیعة، ۲۷/۲۰۱. مؤسسه آل البيت.
۶۷. کافی، ۱/۲۹۴.
۶۸. بحار، ۲۳/۱۰۶.
۶۹. همان/۱۰۹، ح ۱۲.
۷۰. همان/۱۱۶.
۷۱. کافی، ۱/۲۹۴.
۷۲. بحار، ۲۳/۱۲۰.
۷۳. همان/۱۲۱، ح ۴۳.
۷۴. وسائل الشیعة، ۲۷/۱۱۰، باب ۹ از ابواب صفات القاضی، ح ۱۰.
۷۵. همان، ح ۱۲.
۷۶. البته روایات به این مضمون بسیار است، مانند خبر ایوب بن حرّ، که از امام صادق نقل می کند: کلّ حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف (همان، ح ۱۴) و خبر ۱۵ و ۱۶ آمده است.
۷۷. همان، ۱/۴۶۴، باب ۳۹ از ابواب وضو، ح ۵؛ تهذیب، ۱/۳۶۳.
۷۸. همان، ۲۷/۱۸۴، باب ۱۳ از ابواب صفات القاضی، ح ۲۳.
۷۹. بحار الانوار، ۸۹/۹۴، ۹۵.
۸۰. وسائل الشیعة، ۲۷/۱۸۵، باب ۱۳، ح ۲۵. مؤسسه آل البيت.

۸۱. همان، ۱۹۴/۲۷، ح ۴۴.
۸۲. مرحوم حر عاملی در تعلیقه‌ای که به این روایت دارد می‌نویسد: آیات الاحکام در قسمت مباحث نظری و مباحث دقیق و پیچیده آن، از قسم سوم است. یعنی ایشان قبول دارد در قسمت‌هایی از مسائل و مباحث، فهم آیات قرآن منحصر به اهل بیت نیست. ر. ک: همان/۱۹۴.
۸۳. بحار الانوار، ۲۰/۸۹.
۸۴. اصول کافی، ۲۸۶/۱.
۸۵. در روایات آمده است: *اقرأ وارق*. بخوان و بالا برو. این تعبیر هم در منابع شیعه آمده است و هم در منابع اهل سنت. ر. ک: بحار الانوار، ۲۲/۸۹، ح ۲۲؛ ترمذی، الجامع، کتاب فضائل القرآن، باب ۱۸، ح ۲ و ۳.
۸۶. کافی، ۱۲۸/۱، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ۱۷۶/۲۷، ح ۱.
۸۷. همان/۱۳۰، ح ۴؛ همان/۱۷۷، ح ۲.
۸۸. همان/۱۴۷، ح ۵.
۸۹. همچنین تفصیل این نمونه‌ها در تلقی اصحاب ائمه ر. ک: بحار الانوار، ۱۲/۲۳.
۹۰. این جانب در کتاب: *المفسرون حیاتهم و منهجهم/۷۸*، به نقش اهل بیت و آثار منفی دور شدن از این خاندان اشاره کرده‌ام که علاقه‌مندان را به آن بحث ارجاع می‌دهم.
۹۱. الاتقان، ۴۱۲/۲، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۹۲. مسند احمد بن حنبل، ۱۷۸/۲، بیروت، دار صادر.
۹۳. بحار الانوار، ۳۰/۲۳، ح ۴۶؛ حمیری، قرب الاسناد/۷۷، ح ۲۵۰، قم، مؤسسة ال‌بیت.
۹۴. همان، ۹۸/۹۰-۱۲۷.
۹۵. همان، ۳۱۱/۵۰؛ این شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴۵۸/۴، بیروت، دار الاضواء.
۹۶. همان، ۸۲/۸۵؛ همچنین صحیح بخاری، کتاب الاذان، ۱۱۷/۲. بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۰هـ.
۹۷. اشاره به آیه ۴۵ سوره‌ی عنکبوت درباره‌ی نماز است.
۹۸. بحار الانوار، ۱۰۴/۸۹، به نقل از کتاب علم لدنی، ابو حامد غزالی.
۹۹. همان/۲۰ و ۱۰۳.
۱۰۰. همان/۴۵.
۱۰۱. وسائل الشیعة، ۱۸۵/۲۷، ح ۲۶.
۱۰۲. بحار الانوار، ۹۹/۸۹. این معنا در روایات بسیاری رسیده است: صدوق، اکمال‌الدین، ۴۰۱/۱.
۱۰۳. همان/۱۰۴.